

<https://pecritique.com/>

در ضرورت نگاه انقلابی به انقلاب ژینا

نقد اقتصاد سیاسی
خرداد ۱۴۰۲

نادر طالبی



به نظر می‌رسد که یکی از محدود فضاهاى ایمن‌مانده از امواج بعضاً جهان‌گستر انقلاب ژینا، نظریات و تصورات ما از انقلاب است، هم به‌طور کلی و هم به‌طور خاص نسبت به آن چه در ایران می‌گذرد. عجیب که تکانه‌هایی چنین سهمگین که روابط، تصورات، و حتی عقل سلیم را در مقیاس‌های مختلف به لرزه درآورده، گسستی حتی کوچک در فهم ما از انقلاب ایجاد نکنند. منظور تنها نظریات آکادمیک نیست که عموماً در تحلیل انقلاب و در نسبت با سرعت واقعی آن اینرسی بالایی دارند و محصول ماشین تولید دانش ناظران بیرونی‌اند. مسئله بیشتر بر سر تصور کلی‌تری و عمومی‌تری است که از انقلاب داریم، به‌ویژه از سوی آنانی که درگیری مستقیمی با آن داشته یا زندگی شخصی‌شان از آن متأثر شده است. بر اساس چنین تصور-عینکی است که ما آنچه حادث است را به خیزش/جنبش/شورش و انقلاب دسته‌بندی می‌کنیم و از آنها انتظارات متفاوتی داریم. همین تصورات و انتظارات بر داوری ما نسبت به آن که «چه باید کرد» تأثیر می‌گذارد.

مسأله‌ی فهم غالب

فهم غالب از انقلاب ژینا در ایران، غیرانقلابی است. می‌توان در آن گرایش‌های محافظه‌کارانه و اصلاح‌طلبانه را برجسته ساخت که البته به آسانی به‌هم درمی‌غلطند. این دوگانه البته نسبتی با آنچه گرایش‌های سیاسی محافظه‌کار و اصلاح‌طلب در ایران خوانده می‌شوند ندارد. مسأله بر سر رویکردهای مختلف به انقلاب است. اینجا محافظه‌کار بودن یعنی تصور ما از انقلاب تأثیر اندکی می‌پذیرد از آنچه که در جهان واقعی اتفاق می‌افتد و اصلاح‌طلبانه بودن تصور از انقلاب، می‌خواهد تنها با تغییراتی اندک، تصور پیشینی از انقلاب را به‌روز کند.

فهم محافظه‌کارانه تعریفی سخت و ترد از انقلاب پیش رو می‌گذارد که یا به آنچه در زمان یا مکان دیگر «بوده» خیره مانده یا در حسرت انقلاب به آن صورتی است که «باید» باشد. این فهم بنیادگراست و آنچه را که حادث است لایق دخالت «انقلابی» نمی‌داند. در مقابل، فهم اصلاح‌طلبانه انقلاب را گسترش چیزی می‌داند که پیش‌تر در

مکانی جغرافیایی یا سیاسی «موجود» بوده است. به این معنی، همچنان بر تداوم بیش از گسست تأکید می‌کند.

نمونه‌ی دم‌دستی از رویکرد محافظه‌کارانه به انقلاب را می‌توان در گرمی مباحثی جست در مورد انقلاب بودن یا نبودن آن‌چه از شهریور ۱۴۰۱ در ایران تجربه کرده‌ایم. گویی تحلیل انقلاب بررسی سیاهه‌ای از ویژگی‌ها یا مراحل است و آنچه حادث است را به دنبال آن موارد باید جورید. دو منبع بر تصور محافظه‌کارانه از انقلاب ژینا موثرند؛ انقلاب قبلی ایران و تلاش‌های انقلابی اخیر در منطقه.

البته عجیب نیست که تجربه‌ی انقلاب ۱۳۵۷ بر تصور ما از انقلاب مؤثر باشد. به‌ویژه که آن انقلاب برای بسیاری اتفاقی نابه‌نگام و تبعاتش تجربه‌ای جمعی از تروما بود. چپ در انبان نظری‌اش توضیحی برای آنچه که رخ می‌داد نداشت چرا که آن را با عینک انقلاب‌های سابق به‌ویژه انقلاب‌های روسیه می‌دید. حتی شکست‌های مرگبار بعد از انقلاب هم خللی جدی در تصور بخش زیادی از چپ در مورد این که انقلاب بعدی چطور خواهد بود ایجاد نکرده است. تنها نتیجه شاید قوام یافتن افسانه‌ی دزدیدن انقلاب از چپ‌ها باشد؛ انقلابی دزدیده شده از «انقلابیون واقعی»، که منجر به هفت قفله شدن بیشتر قلمروی فکری چپ از دهشت از دست دادن انقلاب بعدی که در «کتاب مقدس» مراحل تاریخی به آنها وعده داده منجر شده است. راه‌حل رشک‌برانگیز خلاقانه البته در تغییر نام آنچه اتفاق افتاده یافته می‌شود. تو گویی که اگر به‌جای انقلاب «قیام» یا «انقلاب شکست‌خورده» بخوانیمش، بی‌ثمر بودن دستگاه نظری در توضیح چرایی-چگونگی‌اش نماند. چرا که انقلاب کلمه‌ای قدسی است؛ و چنین شکستی نمی‌تواند آن باشد.

در راست سیاسی به‌ویژه درمیان طرفداران شاه سابق و نوپهلوی‌گرایان البته «انقلاب» که با سقوط شاه تداعی می‌شود تا همین چند ماه پیش کلمه‌ای قبیح بود. تغییر نام از «براندازی» به انقلاب در فشار واقعیت موجود امواج انقلابی و با اکراه سیاسی اتفاق افتاد. نتیجه آن که انقلاب ۵۷ توضیحی بیشتر از فریب خوردن یا ناشکری ملت در برابر «خدمات شاهنشاه» پیدا نمی‌کرد. چرا که با خط‌کش افسانه‌ی پیشرفت برمبنای مدرنیزاسیون، شانس [آیت‌الله] خمینی برای انقلاب و دولت‌سازی ناچیز انگاشته می‌شد. گذر سال‌ها و مواجهه با واقعیت انقلاب ۵۷ هم تغییری در این نگاه

ایجاد نکرده است. به این معنی جمهوری اسلامی استثنایی در «تاریخ ایران» ایران معاصر دیده می‌شود و «انقلاب ملی» بیداری دوباره‌ی روحی خفته است که در خواب مسمومیت فرو رفته. انتظار برای انقلاب موعود با فرم مشخص البته اغلب به انتظار تکرار آنچه پیش‌تر افتاده بدل شده است. اگر [آیت‌الله] خمینی نتیجه‌ی توافقی بین‌المللی برای سقوط شاه بود (چرا که خودش را آخوندی بی‌مقدار توصیف می‌کنند) پس در روز خوب پهلوی گریان، شاه ایران با هواپیما به وطن برخواهد گشت و مورد استقبال توده‌های حالا بیدار شده قرار خواهد گرفت. لابد که «درخت گردکان به این بلندی، درخت خربزه الله‌اکبر». انقلاب پس خلاصه می‌شود در وکالت دادن به شاهزاده برای مذاکره و به دست آوردن آن توافق جهانی، که گوادالوپ تازه‌ای را نوید دهد. بیداری ملی هم به شکل غم‌انگیزی یادآور بیداری اسلامی است که از سوی حامیان خمینی در سال ۵۷ بیان می‌شد. تنها به جای خواب غرب به خواب «ارتجاع سرخ و سیاه» رفته‌ایم و با صور شاهزاده از قبور برخواییم خاست.

در کنار این موارد، شکست‌های انقلابی در منطقه هم به تصورات محافظه‌کارانه از انقلاب ژینا دامن زده است. این تصور که ایران ۲۰۲۳ قابل مقایسه با سوریه ۲۰۱۳ است. گویی که انقلاب در مسیر یک‌طرفه و خطی پیش می‌رود همان‌طور که در سوریه یا لیبی رفت. آنچه عجیب است فراموشی فراگیر در مورد تمام تفاوت‌ها و تاریخ‌های گوناگونی است که جوامع تا پیش از لحظه‌ی انقلاب طی کرده‌اند. فراموش کردن این که ایران تنها کشور منطقه است که دو تجربه‌ی انقلاب دارد که گاه‌گاه به شکل اعتمادبه‌نفس جمعی در مقابل قدرت سیاسی بروز پیدا می‌کند. خاطره‌ای از شدن در گذشته تصور ممکن بودن را می‌تواند آسان‌تر می‌کند. همین یک نمونه برای شک کردن به این‌همانی با موارد دیگر هر چند متأخر کفایت می‌کند. این البته در رد اثرگذاری تلاش‌های انقلابی در دیگر نقاط جهان و به‌ویژه خاورمیانه بر آنچه در ایران می‌گذرد نیست. مسئله بر سر سایه انداختن ترس و جبر تاریخی بر نگاه ما به آنچه که می‌گذرد است.

نمونه‌های رویکرد اصلاح‌طلبانه را می‌توان در تلاش برای توضیح انقلاب ژینا به‌عنوان نتیجه‌ی یک جنبش کوردی یا فمینیستی یا لحظه‌ای دیگر از ستیز «آزادی‌خواهی علیه

استبداد» در تاریخ ایران دید. این هرگز به معنی اهمیت نداشتن تلاش‌های سیاسی و تاریخ مبارزات فمینیستی و ملی در ایران/کوردستان برای فهم وضعیت موجود نیست. درست است که لحظه‌ی حال و امکاناتش برای آینده، نتیجه‌ی فرایندهای تاریخی گوناگون سرکوب و مبارزه است؛ اما بزرگی اتفاق انقلاب و گسستی که در لحظه‌ی حال ایجاد کرده را نمی‌توان به چیزی پیشینی فرو کاهید. گویی خورشید انقلاب در گوشه‌ای موجود بوده و اکنون بر آن «دیگری»‌ها می‌تابد. پرسش اما اینجاست که چرا این اتفاقات دیرتر یا زودتر نیفتاده است اگر نقطه‌ی عزیمتی موجود برای انقلاب وجود داشته. این نگاه البته به روشی دیگر به کوچک انگاشتن انقلاب منجر می‌شود. چه نیرویی است که جادوی انقلاب را از جایی که قبلاً موجود بود به دیگر جاها می‌برد اما آن را بی‌تغییر رها می‌کند؟

تاکید بر تداوم چیزی یا فرایندی و انکشاف آن در لحظه‌ی انقلابی، انقلاب را پیشینی موجود فرض گرفته است. انقلاب در این تصور چیزی به جز «گسترش» نیست. گسترش می‌تواند از مکانی در جغرافیا، سیاست، یا حتی تاریخ باشد. گسترش تجربه‌ی مقاومت کوردستان به ایران، گسترش سیاست مقاومت فمینیستی به دیگر شکل‌های ستم، حتی می‌تواند گسترش مقیاس منطق «فشار از پایین، چانه‌زنی از بالا» باشد که این بار به جای سطح ملی و مذاکره برای «اصلاح امور» با حاکمان ایران، امید انقلاب را به مذاکره با ماکرون یا ترامپ بدل کند. سیاست اما همان باقی مانده است؛ بازی مار و پله سلبریتی‌های سیاسی. در این رویکرد، گویی انقلاب، همان گذشته است، کمی بیشتر، بزرگتر، و یا بالاتر.

چه تجربه‌ی شکست خود یا دیگری باشد و چه چنگ انداختن به تعریفی بدون زمان و مکان از انقلاب، رویکردهای غیر انقلابی به انقلاب به نوعی پناه گرفتن در سیاست دفاعی است؛ تلاشی است برای باقی ماندن در و تداوم بخشیدن به دلواپسی دائم نسبت به تکرار شکست خود یا دیگر(ی) شبیه به ما. چنین نگرانی‌ای به این‌همانی‌پنداری و بریدن دست‌وپای واقعیت برای جا دادنش در مدل انقلابی سخت منجر شده است. ارواح گذشتگان احضار می‌شود تا نفس زندگان گرفته شود. ابودر زمان و لنین زمانه و رضا شاه دوم همه در یک دستگاه کوچک شده‌اند. انقلاب همچون رستاخیزی توصیف می‌شود که واقعیت همیشه در مقایسه با آن شرمسار باقی می‌ماند.

نتیجه‌ی چنین نگاهی تلاش‌های تدافعی در مرزکشی و یادآوری قدمت و تقدم و تأخیر بین گروه‌های درگیر است که ظرفیت بسیاری برای سیاست هویت دارد. نگاه غیرانقلابی به انقلاب، نمایش دیکتاتوری گذشته بر امروز است. در اینجا یا با «تکرار» تاریخ مواجه‌ایم یا با «دور بعدی» از یک نبرد تاریخی؛ بار دیگر آزادی خواهی و استبداد؛ بار دیگر نیروهای مرکزگرای و مرکزگرا؛ انیران و ایران؛ پرولتاریا و بورژوازی. این نگاهی مانوی است که با عینک نبرد دائمی میان خیر و شر به آنچه که امروز می‌گذرد می‌نگرد و اهمیت لحظه‌ی حال را در معنی‌بخشیدن به گذشته، ناچیز می‌پندارد. اما اعتراضات اسلام‌گرایان در ۱۳۴۲ پس از انقلاب ۱۳۵۷ معنای تازه‌ای یافت و البته انقلاب ژینا فهم ما را از اعتراضات ۱۳۹۶ و ۱۳۹۸ تغییر داد.

اتفاق تاریخی

در مقابل تأکید بر سکون یا تداوم در رویکردهای محافظه‌کارانه و اصلاح‌طلبانه به انقلاب، باید بر گسست و تکینگی انقلاب توجه کرد. به این معنی انقلاب یک اتفاق تاریخی-جغرافیایی است. گسستی که فهم امروز ناچار از مراجعه به آن است. این نگاه رادیکال ظرفیت‌هایی برای اندیشیدن به رویدادها ایجاد می‌کند که برای فهمی استراتژیک از انقلاب حیاتی است. نوآوری و بازآرایی نظری نگاه مارکسیستی به انقلاب (برای مثال در لنین و گرامشی) اغلب از چنین مواجهه‌ی رادیکالی با واقعیت و به پرسش گرفتن نظرات و دیدگاه قبلی اتفاق افتاده است.

همزمان دیدن انقلاب به‌مثابه یک اتفاق تاریخی تبعات دیگر دارد. از سویی حادثه‌ای است که بحرانی نظری ایجاد می‌کند. همان‌طور که انقلاب ۵۷ برای نظریات مارکسیستی در چپ و نظریه‌ی مدرنیزاسیون در راست بحران ساخت. و البته شباهت‌های منطقی روایت‌های غالب آنها از تاریخ را عیان ساخت.

از سوی دیگر هیچ حادثه‌ای تا ابد ادامه ندارد. یعنی با اضطراری زمانی همراه است. یکتا است و تمام می‌شود. ممکن است تا سال‌های دیگر «اتفاق» یا موقعیتی انقلابی پیش نیاید. تصور محافظه‌کارانه و اصلاح‌طلبانه به انقلاب کم‌تر نگران از دست رفتن این

فرصت است، گویی آسایشی نظری به همراه دارد که برای درک پیچیدگی آنچه می‌گذرد خطرناک است.

همین ترکیب بحران و اضطراب است که ظرفیت فراروی و سؤال پرسیدن از فهم موجود را فراهم می‌کند؛ فرصت نترسیدن.

عظمت انقلاب و تبعات آن

دیگر ویژگی نگاه انقلابی به انقلاب، جدی گرفتن عظمت و شکوه آنچه اتفاق می‌افتد است. بزرگی کلیت آن به‌عنوان آنچه در مقیاسی بزرگ معنایی تازه به گذشته می‌دهد و بر معنای آینده مؤثر است. عظمت انقلاب ژینا البته مواجهه با آن را دشوار می‌کند. چگونه می‌توان این تازگی و گسست در کنش‌های فردی و جمعی، این هم‌زمان شدن و درهم آمیختن امیدها و امکان تصور آینده‌ای تازه را در اندیشیدن به آنچه می‌گذرد لحاظ کرد؟

شکوه انقلاب از دیگر سو، نسبت ما را با آن دگرگون می‌سازد. ایستادن و آغاز کردن از این که انقلاب در ممت کسی نیست. خواندنش آسان نیست، به‌ویژه که در شدن باشد. نقطه‌ای جادویی برای قرار دادن کانون عدسی چشمی خدایین وجود ندارد که تصویر کامل از آن چه می‌گذرد را در اختیار ناظران بگذارد. چنین درکی از ناکامل بودن فهم ما از انقلاب است که ظرفیتی برای رشد رویکردهای دموکراتیک و برابری خواه ایجاد می‌کند و بر فرم روابط قدرت در سطوح شخصی و گروهی مؤثر است. درک شکوه انقلاب فرصتی است برای گذرکردن از حصارهای شخصی بافته شده از ترس‌ها و احساسات فردی. امر سیاسی نباید در بند من که ذره‌ای در این آشوب بی‌کران متکثر پیش‌رونده‌ی انقلاب اسیر بماند. وگرنه فرد سیاسی از سیاست فردی فراتر نخواهد رفت و هویت سیاسی در سیاست هویتی گرفتار خواهد ماند. هم‌زمان، محاط نبودن انقلاب در فهم من، از آن فضایی برای امید می‌گشاید. فرصت و خطری که در آگاهی بر ناآگاهی نهفته است. که اگر همه‌ی راه‌هایی را که می‌شناسم بسته یابم، همچنان امید داشته باشم و جستجو کنم مسیرها و نقب‌هایی که دیگران یافته‌اند.

مای بی صدا

جدی گرفتن انقلاب همچنین از گشودگی نسبت به شکل‌های تازه‌ی همبستگی و «ما»یی انقلابی است که شکل گرفته. در رویکردهای غیرانقلابی به انقلاب، سوژه‌ی انقلاب از قبل مشخص است و مسئله بر سر یافتن یا بیدار کردن آن است؛ گاه با گریز از مواجهه با آنچه که می‌گذرد و گاه با شعبده‌بازی مفهومی، برای بازتعریف تصویری کهنه از انقلاب. همین است که در انقلاب یا به جز «کارگران انقلابی» را نمی‌بیند یا همه‌ی تکثر انقلابیون را در چمدان مفهومی کارگر زورچپان می‌کند. یا از ملت شکوهمند، قبری تاریخی جعل می‌کند و به زور دگنک مردمی را در آن دفن.

رویکرد غیرانقلابی به انقلاب هیچ‌گاه از مشاهده‌ی انقلاب عمیقاً شگفت‌زده نمی‌شود، چرا که به دنبال یافتن سوژه‌ی انقلاب از دل تاریخ و یا جمع جبری مکان‌های پیشینی انقلابی است. در مورد انقلاب ژینا ممکن است به جورچینی از نیروها و فضاهای حاشیه اشاره کند که جز حاشیه بودن توضیحی برای لحظه انقلاب فراهم نمی‌کند. اما انقلاب صاعقه‌ای نیست که یک‌شبه جامعه را دگرگون کند. هیبت انقلاب هر آن چه سخت و استوار است را دود نمی‌کند تا به هوا بفرستد؛ بعضاً چیزهایی سخت و استوار ذوب شده و در شکل‌ها و ترکیب‌های نو تبلور می‌یابند.

نگاه انقلابی به انقلاب فرصتی برای دیدن پیچیدگی و درهم‌تنیدگی سوژه‌های انقلاب نیز است. امکانی برای فهم ساخته شدن «ما»یی زمان‌مکان‌مند که ما را فرای زمان‌مکان‌مان در رابطه‌ای تازه می‌گذارد. اغلب دسته‌بندی‌های مطرح در فرم طبقاتی و تقاطع‌گرا (اینترسکشنال) با وجود نور تاباندن بر جنبه‌هایی از این زمینه‌های شکل‌گیری این «ما»ی انقلابی، مفاهیمی بی‌زمان‌مکان می‌سازند در توصیف چیزی که عمیقاً زمان‌مکان‌مند و در شدن است. چرا که با «ما»یی مواجهیم که بر نوعی از همدلی استوار است نه تجربه‌ای مشترک از دردی یک‌سان. «ما»یی بی‌صدا که در آشوبی از نیروها، پیوندهای کوتاه و درازمدت میان افراد مختلف ایجاد کرده. احساسی از همبستگی و هم‌سرنوشتی. مایی که انعکاسی از بلوک متکثری است که درگیر انقلاب و خیال فرداست.

«ما»یی که دیرمان است. رنج یک درد نیست که پیوندمان می‌دهد بلکه جبران‌ناپذیری رنج‌های تحمیل شده بر ماست که در پرتوی انقلاب ژینا [رشته‌های ارتباطمان](#) شده است. مایی که در از دست دادن آن چه برگشت‌ناپذیر است همدیگر را یافته‌ایم. در از بین رفتن جهان‌مان، نابودی محیط زیستش. در از دست دادن جان‌هایی که هیچ دادخواهی‌ای هیچ وقت آنها را دوباره زنده نخواهد کرد. در خسران جوانی‌مان، همه‌ی فرصت‌های گذشته‌مان برای زندگی. در از دست دادن «وطن» آنجا که می‌توانست برای همه‌مان خانه باشد.

«ما»یی که هرچند دیر اما همدیگر را [یافته‌ایم](#). با داغ‌های جسم و جان‌مان همدیگر را بازشناخته‌ایم. دادخواهی‌هایمان رشته‌ی اتحاد برای پاسخ‌گو کردن ظالمان شده است. تا خاطر عزیزانمان را زنده نگه داریم و خود را از حصر ظلمی که معرف ما شده برهانیم. چرا که انقلاب نشان‌مان داده ما بیش از جایگاه‌های مظلومیت‌مان ایم. «ما»یی که گرچه هرگز بازنمی‌یابیم آنچه را که از دست داده‌ایم، اما به عدم تکرارش برای دیگران امیدواریم. در رسیدن این پرتوهای امید از دیر و دور است که امکان‌هایی برای فراوری از وضعیت تحمیلی بر زندگی‌مان فراهم می‌شود. برای «ما»یی که در گذشته نمانده‌ایم، و امکان ساختن آینده‌ای با تفاوت‌های بسیار با امروز را باور کرده‌ایم.

آغاز از گسستن

رویکرد انقلابی به انقلاب از گسستن آغاز می‌کند. از نابسندگی. در پس سنگر مفاهیم از مواجهه با واقعیت پیچیده انقلاب پناه نمی‌گیرد. همزمان که اضطرار موقعیت انقلابی و زمان‌مندیش نیرویی برای گشودگی به فهم و بحرانی عمیق در دانش ما نسبت به واقعیت ایجاد می‌کند. بحرانی که انکارش تنها به درخودفرورفتگی سیاسی بیشتر به امید فرارسیدن آخرالزمان انقلابی و معجزه‌ای از جنس ظهور منجر می‌شود. همین بحران نظری، امکانی برای برساختن مفاهیم تازه برای صحبت از انقلاب است. برای گفتگویی انقلابی در مورد انقلاب. برای فکر کردن جمعی به‌دور از ترس. ترسی که محافظه‌کارانه نگران فروریختن قلعه‌های ماسه‌ای خیال فهمش از انقلاب در پس هر موج انقلابی است.